



## در عرفان فرقه ها ارتباطی با حقیقت هستی وجود ندارد

اگر از الهی و خدایی و موحد و توحید حرف می زنند، منظورشان آن چیزهایی نیست که در ادبیات عرفای مسلمان آمده، در معنویت اسلامی آمده و در قرآن مجید به آن اشاره شده است.

اگر از الهی و خدایی و موحد و توحید حرف می زنند، منظورشان آن چیزهایی نیست که در ادبیات عرفای مسلمان آمده، در معنویت اسلامی آمده و در قرآن مجید به آن اشاره شده است. چهارچوبی برای خودشان دارند که مفاهیم فرهنگ اسلامی را در آن دستگاه مفهومی قرار می دهند و معانی و مفاهیم دلخواهشان را به واژه ها و بلکه آیات قرآن تحمیل می کنند. شبکه مثبت، شبکه منفی، شعور کیهانی و...

با توجه به داغ شدن بحث فرقه های انحرافی و عرفان های کاذب در سطوح مختلف جامعه، پرداختن عمیق و دقیق به این موضوع از منظر اعتقادات شیعی امری ضروری به نظر می رسد.

به گزارش #171;تابناک» در همین رابطه روزنامه جوان روز پنجشنبه گفتگویی با حجة الاسلام حمیدرضا مظاهری سیف عضو گروه اخلاق و عرفان پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی انجام داده است که اهم نکات آن به شرح زیر است:

وجه تمایز عرفان حقیقی و عرفان کاذب

— عرفان در واقع شامل سه شاخصه اصلی است. یک سخن گفتن از وحدت در جست و جوی یک وحدت و یگانگی بودن. و این یگانگی و وحدت را به صورت شهودی تجربه کردن و سوم اینکه در این شهودی که ما را به وحدت می رساند، شخص تجربه گر و مشاهده کننده در واقع فانی شود در آن حقیقت کشف شده. در آن غایتی که به سوی آن حرکت کرده است. لذا سه شاخصه وحدت، شهود و فنا می تواند در واقع قلمرو عرفان را برای ما مشخص کند.

حال آن مکاتب عرفانی که واقعا این سه شاخصه را دارند و سالکان و پیروان خودشان را به این سه حقیقت می رسانند. این ها می شوند عرفان های صادق، عرفان های ناب، خالص و آن عرفان هایی که نمی توانند این کار را بکنند می شوند عرفان های کاذب. عرفان هایی که تا حدودی این کار را انجام می دهند، می شوند عرفان هایی که در واقع غیر خالص هستند. معلوم است که این عرفان بویی از حقیقت برده است. اما خالص نیست. ناخالصی هایی با آن آمیخته شده است. انحرافات و کج روی هایی در آن است که باعث می شود سالکان و پیروان شان نتوانند کامل به همه آن حقیقت مورد نظر برسند.

چگونه می توان بین اینها خط کشی کرد

— باید ببینیم وحدتی که مکاتب مختلف عرفانی از آن صحبت می کنند، چیست؟ و تجزیه و تحلیل شود. وحدتی که بخواهد در همین سطح عالم کثرت در حد یک احساس یگانگی و یکپارچگی با جهان هستی باشد، با وحدتی که عارفان راستین می گویند بسیار متفاوت است.

وحدتی که انسان را اوج می دهد و به سرچشمه آفرینش و همه هستی می رساند وحدت دیگری است. سطح این دو با هم فرق می کند. شما در معنویت ناب اسلامی با این واقعیت مواجه هستید. خدای متعال که سرچشمه هستی در همه عالم است و تمام موجودات، هستی خودشان را از او گرفته اند و جدای از او نیستند. ما در عرفان اسلامی مستقیم حرکت می کنیم به سوی خداوند، و در نهایت انسان به جایی می رسد که پی می برد همه هستی و وجودش پرتوی از هستی خداوند است و جدای از خدا نیست و وقتی به آن مرحله برسد و آن سرچشمه هستی را درک بکند، آن موقع از شراب نور سرمست می شود و یگانگی ای را تجربه می کند که در آن حال فقط خدا هست و دیگر هیچ، #171;حق» هست و #171;من»ی در کار نیست.

چون آن سرآغاز آفرینش را کشف کرد و به آن حقیقت الهی رسید. حقیقتی که متعالی از خودش است و از همه موجودات عالم. این نکته خیلی مهمی است. حقیقتی که فراتر از سایر نمودهای هستی است. اگرچه تمام عالم را پر کرده است. اگرچه در وجود او هم هست، حضور دارد، جلوه ای دارد. در تمام عالم هم حضور او آشکار است. اما فراتر از همه عالم هستی است. اگر مکتبی بتواند شخص را به سوی آن حقیقت حرکت دهد، ناب ترین تجربه وحدت و حقیقی ترین یگانگی را به دست خواهد داد.

— اما بعضی از مکاتب عرفانی اصلاً این گونه نیستند. وحدتی که می گویند اصلاً اتصال با سرچشمه آفرینش نیست. اصلاً منظورشان پیوند و اتصال با مبدا هستی نیست. برای نمونه مثلاً در عرفان کاذب شما با پیوند با حقیقت هستی اصلاً ارتباطی برقرار نمی کنید. این جا اتفاقات دیگری قرار است بیافتد. در واقع به تعبیر خودشان اگر من بخواهم عرض بکنم. در مجموعه ای که به عنوان اساسنامه

منتشر کرده‌اند، می‌گوید: &#171;کسانی که وحدت الهی را قبول دارند و در راه رسیدن به آن، انسان‌ها را دعوت به اتحاد و آشتی با خود و جهان هستی می‌نمایند».

اگر دقت کنید می‌بینید اتحاد با سرچشمه هستی نیست. اتحاد با خود و جهان هستی است. دست آورد این عرفان در بهترین حالت توهم وحدت است که این هم در بسیاری از موارد حاصل نخواهد شد. چون اینها در مرحله اول خود و در مرحله بعد جهان هستی را مدنظر دارند. بنابراین اصلاً ارتباط با سرچشمه هستی نیست. در افق این عالم کثرت، در افق این مخلوقات و جلوه‌های هستی دنبال یک نوع وحدتی می‌گردند. از این فراتر شما ببینید به آن تجربه‌ای هم که می‌خواهند برسند، از یک احساس، یک تجربه شخصی و درونی فراتر نمی‌رود و به خدای متعالی اصلاً نزدیک نمی‌شود. اساس کارشان، اول و آخرشان و نهایت تلاش شان چیزی است که به آن شعور کیهانی می‌گویند.

— در اصل بعدی در صفحه 123 یکی از کتاب هایشان، می‌گویند که غم در دنیای عرفان فقط یک معنی دارد و آن غم دوری و جدایی از یار و اصل خویش (خدایی بودن) است. می‌بینید باز با خدای حقیقی کاری ندارند. خدایی بودن را به حس و صفی که برای نفس حاصل می‌شود و حال و هوایی که پیدا می‌کنند، تأویل کرده‌اند.

این نوع عرفان‌ها نفسانی است

— در واقع می‌توان گفت عرفان این فرقه‌ها یک نوع عرفان انسانی و بلکه نفسانی است که هر کس خود را جای خدا می‌نشانند، تا اصل خویش به معنای خدایی بودن را تجربه کند. یک نوع عرفان زمینی است. یک نوع عرفانی است که از حس درونی آدم‌ها فراتر نمی‌رود و با خدای متعال خدایی که هوالذی فی السماء الی و فی الارض در آسمان‌ها و زمین خداست. با او خیلی کاری ندارند. اگر از الهی و خدایی و موحد و توحید حرف می‌زنند، منظورشان آن چیزهایی نیست که در ادبیات عرفای مسلمان آمده، در معنویت اسلامی آمده و در قرآن مجید به آن اشاره شده است. چهارچوبی برای خودشان دارند که مفاهیم فرهنگ اسلامی را در آن دستگاه مفهومی قرار می‌دهند و معانی و مفاهیم دلخواهشان را به واژه‌ها و بلکه آیات قرآن تحمیل می‌کنند. شبکه مثبت، شبکه منفی، شعور کیهانی و...

— جالب این است که این‌ها معمولاً بر خلاف نظری که عرفا و حکمای اسلامی دارند از الوهیت بالقوه حرف می‌زنند در حالی که عرفا می‌گویند نه تنها خدای متعال بلکه فرشتگان او هم بالقوه نیستند. تمام استعداد تمام قابلیت‌های آنها بالفعل است شکوفا است. وجودشان شامل بخشی بالقوه و بخشی بالفعل نیست. وجودشان ترکیب ندارد. به خصوص در مورد خود خدای متعال که بسیط است. خدایی که یکی است و جز او یکی نیست و در نهایت کمال قرار دارد. ما خدایی بالقوه نداریم. الوهیت بالقوه نداریم. اما این‌ها در تعبیر خیلی صریح به کار می‌برند.

در صفحه 132 همین کتاب می‌گویند که &#171;کسب کمال که در این مرحله از زندگی انسان بر روی کره زمین به معنای رسیدن به توان بالقوه الهی بوده». لذا این‌ها همان خدای درونی. کجا در کتاب‌ها و مقاله‌ها و دوره‌های شان از خدای حقیقی و الله تبارک و تعالی بحث می‌شود؟ کی از بندگی در برابر پروردگار بی‌همتا و شخوع و تذلل در برابر عزت و کرامت بی‌کران سخن گفته‌اند؟ چقدر به ضعف در پیشگاه قدرت بی‌کران و حقارت در برابر عظمت و شکوه ازلی می‌اندیشند؟

درون خودشان را یک خدایی تصور می‌کنند و در صدد هستند که آن خدای درونی بالفعل شود. به همین علت با کارهای خارق العاده مانند دنبال نیروهای درمان گر رفتن و نیروهای دیگر سعی می‌کنند در حقیقت خدای درونی را بیدار کنند. این جور نگرش‌ها به عرفان را نه تنها در دنیای اسلام که عرفان کاذب دارد رقم می‌زند. بلکه بسیاری دیگر از عرفانهای التقاطی که ریشه در جوامع دیگر دارند نیز در سطح جامعه پخش می‌کنند. نگرش انسان محور، نگرش زمینی به معنویت، نگرشی که خدا را از آن افق متعالی تنزل داده بر روی زمین و در درون انسان‌ها جای داده، محدودش کرده است...